

نقش احجار کریمه در مضمون سازی شعر شاعران سبک خراسانی

مریم دیانت خواه^۱، دکتر ابوالقاسم رادفر^۲



شماره ۳۹، بهار ۱۳۹۸

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۰/۲۳

تاریخ پذیرش: ۹۷/۱۲/۰۸

چکیده

یکی از ویژگی‌های مهم شعری شاعران سبک خراسانی کاربرد واژگان و اصطلاحات علمی و بهره بردن از آن‌ها برای مضمون‌سازی است. شاعران سبک خراسانی آغازگر استفاده از علوم مختلف مانند نجوم، پزشکی، گیاه‌شناسی، جانورشناسی و کانی‌شناسی بوده‌اند. در این مقاله که به روش کتابخانه‌ای صورت گرفته است، واژگان، اصطلاحات، تشبیه‌ها، استعاره‌ها و مضامین ساخته شده با برخی احجار کریمه مانند الماس، پیروزه، در، زمرد، عقیق و یاقوت بررسی شده است و مسائل ادبی مطرح شده درباره‌ی این احجار کریمه در دیوان‌های رودکی، فردوسی، فرخی، عنصری، منوچهری، فخرالدین اسعد گرگانی، اسدی و ناصرخسرو تحلیل شده و با کتاب‌های علمی کانی‌شناسی از جمله: جواهرنامه‌ی نظامی (کهن‌ترین جواهرنامه به فارسی - نوشته‌شده در سال ۵۹۲ ه. ق.)، جامع‌العلوم ستینی (کهن‌ترین دانش‌نامه‌ای که در آن علم الجواهر به صورت علمی مستقل یاد شده است)، عرایس الجواهر و النفایس الاطایب تألیف ابولقاسم عبدالله کاشانی و تنسوخ‌نامه ایلخانی و آثار دیگر تطبیق داده شده است. نتیجه‌ی حاصل از این پژوهش این است که شاعران سبک خراسانی تنها به رنگ و شکل ظاهری این کانی‌ها توجه داشته‌اند؛ اما از خواص طبی و شیمیایی آن‌ها صحبتی به میان نیاورده‌اند. **واژگان کلیدی:** احجار کریمه، سبک خراسانی، مضمون‌سازی، واژگان و اصطلاحات.

^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

Maryam.dianatkah400@gmail.com

^۲ استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران. agradfar@yahoo.com

مقدمه

از ویژگی های مهم سبک شاعران خراسان از آغاز شعر پارسی تا قرن ششم به کارگیری واژگان و اصطلاحات علمی و مضمون سازی با آنهاست. محمد بن وصیف سکزی اولین شاعری است که واژگان و اصطلاحات علمی را در شعر خود به کار برده است و بعد از او دیگر شاعران پارسی زبان هم با بهره گیری از اصطلاحات علمی موجبات غنای شعر خود را فراهم ساختند. از جمله فرخی، عنصری و منوچهری که با استفاده از واژگان و اصطلاحات علمی، از طریق آمیزش آنها با تخیلات شاعرانه مهارت و توانایی چشمگیر خود را به منصه‌ی ظهور گذاشته‌اند.

دیگر شاعران این سبک نیز در شعر خود از علوم چون نجوم، ریاضیات، پزشکی، موسیقی و کانی شناسی برای مضمون سازی بهره برده‌اند. از طرف دیگر علم جواهرشناسی همچون دیگر علوم قدم در راه رشد و ترقی گذاشته بود. جواهرنامه نگاری که از نیمه‌ی نخست سده‌ی سوم هجری قمری با کتاب الجماهر و صفات‌ها نوشته‌ی ابن ماسویه (۲۴۳ ه. ق.) آغاز شده بود، در ربع دوم سده‌ی پنجم ه. ق. با نگارش الجماهر فی معرفه الجواهر ابوریحان بیرونی به اوج خود رسید. الجماهر تأثیر شگرفی بر همه‌ی جواهرنامه‌های تألیف شده گذاشت. در قرن ششم هم محمد بن ابی البرکات جوهری نیشابوری کتاب ارزشمندی به نام جواهرنامه نظامی تألیف کرد که منبع بسیاری از کتاب‌های پس از خود در این زمینه، از جمله تنسوخ‌نامه ایلخانی خواجه نصیرالدین طوسی شد.

سوال اصلی پژوهش حاضر این است که نقش احجار کریمه در شعر شاعران سبک خراسانی و بیان باورهای عامیانه، طبی و خرافی در این زمینه چیست و این باورها چه بازتابی در متون منظوم پارسی داشته است.

به کارگیری علوم مختلف از جمله علم جواهر (کانی شناسی) از یک طرف باعث رونق و ترقی شعر پارسی و از طرف دیگر باعث دشواری در فهم معانی و مطالب مطروحه شده است. آشنایی با واژگان و اصطلاحات و باورها و نظریات گذشتگان باعث درک و فهم بهتر متون ادبی می‌شود. در این پژوهش که به روش کتابخانه‌ای صورت گرفته است، ضمن ارائه‌ی معانی واژگان و اصطلاحات احجار کریمه به شرح مضمون سازی‌های شاعران با این اصطلاحات پرداخته و بازتاب این مضمون سازی‌ها را در ادبیات پارسی خاصه شعر سبک خراسانی با ذکر نمونه‌هایی

از متون نظم نشان داده خواهد شد امید است که این پژوهش در فهم ابیات و متون ادبی به خوانندگان آثار ادبی مثمر ثمر واقع شود.

پیشینه‌ی تحقیق

نتایج بررسی‌های انجام شده، نشان می‌دهد که تا کنون پژوهشی جامع و مستقل درباره‌ی احجار کریمه در شعر شاعران سبک خراسانی صورت نگرفته است. اما در بین کتب قدیمی که تصحیح و منتشر شده، می‌توان به کتاب الجماهر و صفات‌ها نوشته‌ی ابن ماسویه (۲۴۳ ه.ق)، جواهرنامه نظامی تألیف محمد بن ابی البرکات جوهری نیشابوری (۱۳۸۳) و تنسوخ نامه ایلخانی تألیف خواجه نصیرالدین طوسی (۱۳۴۸) اشاره کرد. هم‌چنین کتابی تحت عنوان فرهنگ احجار کریمه و معدنی‌ها در ادبیات فارسی (۱۳۹۲) تألیف محمد حسین محمدی و نازیلا انوشه، توسط انتشارات زوار به چاپ رسیده است. موضوع این فرهنگ احجار کریمه در شعر شاعران آذربایجان: خاقانی، فلکی شروانی، ذوالفقار شروانی، مجیر بیلقایی و آثار نظامی می‌باشد. در دانش‌نامه‌ی جهان اسلام هم به تفصیل درباره‌ی احجار کریمه سخن رفته است. مضمون‌سازی با برخی احجار کریمه در شعر شاعران سبک آذربایجانی عنوان مقاله‌ی آقای اصغر اسماعیلی تازه‌کندی است که با راهنمایی آقای دکتر ابوالقاسم رادفر در مجله‌ی کهن‌نامه پارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در سال ۱۳۹۰ به چاپ رسیده است.

روش تحقیق

روش تحقیق در این مقاله با توجه به موضوع روش توصیفی - تحلیلی است و به روش کتابخانه‌ای صورت گرفته است.

بحث

یکی از جلوه‌های طبیعت که همواره سهم عمده‌ای در زندگی بشر ایفا کرده، سنگ‌ها و کانی‌ها هستند. بشر برای زیستن و ساختن ملزومات زندگی و بهبود شرایط خود از سنگ‌ها و کانی‌ها استفاده کرده و یا در درمان امراض و بیماری‌ها از آن‌ها نفع برده است. فرهنگ‌نویسان در تعریف احجار کریمه به ذکر معانی هم‌چون: سنگ‌های قیمتی، احجار ثمینه و گوهرها بسنده کرده‌اند.

گوهر واژه‌ای فارسی برابر با جوهر و جواهر است که به سنگ‌های گرانبها و احجار کریمه اطلاق می‌شود. و با نام‌های سنگ‌های زیتنی، تزئینی، آذینی، پیرایه‌ای و احجام نفیسه هم آمده است. از قرن چهارم هجری به بعد، گسترش علوم عقلی و شاخه‌های مختلف دانش‌ها و توسعه‌ی مدارس علمی و ظهور دانشمندانی چون ابن سینا، فارابی، ابوریحان بیرونی و ... که با خلق آثار ارزشمندی در زمینه‌های گوناگون چون طب، ریاضیات، نجوم، فلسفه، کانی‌شناسی و ... تأثیر فراوانی در پایه‌ریزی و پیشرفت علوم در ایران بعد از اسلام گذاشته‌اند و به تبع آن بسیاری از یافته‌های علمی آنان وارد حوزه‌ی ادبیات شده است. در این راستا بسیاری از جواهرات که پیشینه‌ی شناخت آن‌ها به دوران ساسانیان می‌رسد، با در نظر گرفتن خواص گوناگون طبی، شیمیایی و خرافی در شعر شاعران انعکاس یافته است. شاعران این دوره گاه به رنگ و شکل ظاهری آنان در آوردن تشبیهات گوناگون نظر داشته‌اند و گاهی هم به خاصیت‌ها و باورهای عمومی که برای آن‌ها مد نظر بوده است اشاره کرده‌اند که این خود نتیجه‌ی اطلاع و آگاهی شاعران با علوم و معارف عصر خود است. در این دوره شاعران خراسان علاوه بر داشتن سبک خاص خود تمایل به استفاده از مضمون‌های جدید و اصطلاحات و تعبیرات دشوار علمی، که تقریباً در بین آن‌ها پدیده‌ای عمومی و مشترک است، داشته‌اند. به همین دلیل اغلب احجار کریمه در اصطلاحات و مفاهیم علمی گوناگون از جمله طب و داروشناسی در شعر فارسی بخش قابل توجهی از اشعار شاعران را به خود اختصاص داده است. عده‌ای از شاعران صرفاً برای بسط کلام و تفهیم مقصود خود به خوانندگان به ذکر نام و شکل ظاهری سنگ‌ها و بیان باورها و اعتقادات خرافی و مکان و موقعیت جغرافیایی آن‌ها پرداخته‌اند. عده‌ای هم علاوه بر این به خواص طبی و دارویی و تأثیر آن‌ها در مداوای بیماری‌ها اشاره کرده‌اند، بدون آن که وارد جزئیات کاربرد آن‌ها شوند در این گفتار به ذکر برخی از احجار کریمه و خواص دارویی و آوردن شواهدی از آن‌ها در اشعار شاعران مشهور سبک خراسانی پرداخته می‌شود.

مبانی تحقیق

مضمون‌سازی‌ها

کانی‌شناسی و شناخت احجار کریمه از جمله‌ی علوم است که دانشمندان ایرانی از

همان ابتدا هم زمان با دیگر علوم به آن توجه داشته‌اند و شاعران خراسانی هم با آگاهی از خواص طبی، ظاهری و خرافی کانی‌ها آن را وسیله‌ای برای بیان مضامین شعری خود به خدمت گرفته‌اند.

در بررسی دیوان شاعران مشهور سبک خراسانی مشهود است که این شاعران بیشترین توجه را به رنگ احجار کریمه معطوف داشته‌اند و در اشعار خود (لااقل در دیوان اشعار خود) نسبت به خواص طبی و شیمیایی آن‌ها بی‌توجه بوده‌اند. البته این را نمی‌توان دال بر عدم آگاهی آن‌ها نسبت به خواص این کانی‌ها دانست؛ زیرا کاربرد اصطلاحات گوناگون این علم خود گواهی دیگر است بر آگاهی آنان نسبت به علم کانی‌شناسی. بررسی‌ها خود حکایت از این دارد که فرخی سیستانی، منوچهری دامغانی، عنصری و ناصر خسرو قبادیانی بیشترین اطلاعات را از این علم در آثار خود منعکس کرده‌اند و دیگر شاعران این سبک هم مواردی از آن را در آثار خود به کار برده‌اند. به طور کلی، آگاهی شاعران سبک خراسانی درباره‌ی کانی‌شناسی و شناخت احجار کریمه را چنین می‌توان دسته‌بندی کرد:

الف - خواص ظاهری احجار کریمه: از رنگ و شکل آن‌ها که نشان‌دهنده‌ی اطلاع شاعران از آن‌هاست. شاعران در تشبیه‌ها و استعاره‌های خود از خواص ظاهری احجار کریمه به ویژه رنگ آن‌ها، بیشترین بهره را برده‌اند.

ب - آگاهی از منطقه‌ی جغرافیایی کانی‌شناسی که تقریباً دقیق است و مشخص می‌کند که هر یک از احجار کریمه متعلق به کدام منطقه‌ی جغرافیایی است. مثلاً: لؤلؤی عمانی (دریای عمان، کیش)، عقیق یمن.

پ - برخی اطلاعات علمی دقیق که امروزه تأیید شده است. از جمله پایداری یا قوت خالص در آتش به این علت که در جوف آن هوایی وجود ندارد. و اگر هوا باشد، ترک برمی‌دارد. بیان این مطلب در کتب علمی آن روزگار، از جمله جامع‌العلوم فخر رازی و کتب جدید مانند کانی‌شناسی در ایران قدیم از مهدی زاوش، مهر تأییدی بر درستی این مسئله است.

ت - اطلاعات خرافی که مبنای علمی ندارد؛ از جمله این که زمرد خالص چشم افعی را کور می‌کند یا نحوه‌ی تکوین ذرّ، که در برخی کتب علمی مانند تنسوخ نامه ایلخانی، نفایس

الفتون و ... به آن اشاره شده است.

نویسندگان این مقاله برآند تا مضامین ساخته شده با احجار کریمه، از جمله الماس، پیروزه، ذر، زمرد، عقیق و یاقوت را بررسی کنند.

الماس

الماس از جمله سنگ‌های قیمتی است که در همه‌ی کتب جواهر از آن نام برده و جزو بهترین آن‌ها دانسته شده است. الماس را در هند هیرا و به رومی آدامس می‌نامند؛ به معنی چیزی که خراشیده نمی‌شود و شکست‌ناپذیر است و این نام برای الماس بدین سبب است که با هیچ گوهری خراشیده نمی‌شود. از نظر سختی به یاقوت نزدیک است. در آتش نمی‌سوزد. بهترین آن زردرنگ است و آن نوعی است که اگر در برابر آفتاب گرفته شود به رنگ رنگین کمان در می‌آید.

درباره‌ی پیدایش الماس در **تنسوخ نامه ایلخانی** قصه‌ای به این شرح آمده است :

«و آورده‌اند که در اقصای مشرق به زمین هندوستان، وادی است که هیچ کس بعد از اسکندر رومی بدان جا نرسیده است و... و اسکندر بفرمود تا گوسفندان فربه را بیاوردند و بکشتند و پوست باز کردند و در آن مگاک انداختند و در آن موضع مرغان شکاری بسیار بودند. چون مرغان آن گوشت بدیدند بدان گو فرومی‌رفتند و پاره‌های گوشت برمی‌آوردند و پاره‌های الماس خرد و بزرگ [به قدر پیوستن] گوشت، درو چسبیده بود. چون آن مرغان به هوا برمی‌پریدند و از محاذات گو در می‌گذشتند الماس [به حکم حرکت مرغان از گوشت] پاره‌ها جدا می‌شد و بر زمین می‌افتاد و آن را بر می‌چیدند و گرد می‌کردند و بدین طریق الماس بدست آوردند. (نصیرالدین طوسی، ۱۳۴۸: ۶۶-۶۷)

این داستان هم‌چنین در کتاب‌هایی چون **عرایس الجواهر و نفایس الاطایب** (کاشانی، ۱۳۴۵:

۸۰-۸۱) و **جواهرنامه نظامی** (جوهری نیشابوری، ۱۳۸۳: ۱۴۲) تکرار شده است.

«الماس از جمله جواهر حجری است و لون او سفید است، شفاف رنگ مشبه به آبگینه‌ی شامی، در غایت صلابت و متانت و بر طبع به غایب سرد است و در جمله جواهر حجری تاثیر کند، هیچ جوهری در او اثر نتواند کرد کم و بیش. بیشتر شکل الماس مکعب ذوالاضلاع باشد.» (کاشانی، ۱۳۴۵: ۷۹)

الماس از جمله سنگ‌های قیمتی است که خواص طبی برای آن بر شمرده‌اند. در *عرایس الجواهر* آمده است: «هرکه الماس با خود دارد از صاعقه ایمن باشد و از علت عسر البول آسوده و از مکر و مکیدت اعدا در امان و هیچ دشمن برابر او ظفر نبود و جادویی بر او کار نکند و هر زن که وضع حمل او دشوار بود چون الماس با خود دارد به آسانی بنهد» (کاشانی، ۱۳۴۵: ۸۲؛ نصیرالدین طوسی ۱۳۴۸: ۶۹)

از دیگر خاصیت‌های طبی الماس آن است که از آن برای سفید کردن دندان‌ها استفاده می‌کردند. (دشتکی، ۱۳۸۵: ۲۲۱؛ شمس‌الدین آملی، ۳۳۹: ۱۳۷۹)

خواجه نصیر آورده است که «الماس را جز با سرب نتوان شکست و اگر به سندان آهنی نهند و خایسک (چکش) بر وی زنند در خایسک نشیند و الماس را چون به نفس گرم کنند و آب سرد بر او ریزند، اگر سفید نیکو بیرون آید الماس نیکو باشد و چون مقابل آفتاب دارند رنگی مانند قوس و قزح پدید آیند... در دهان نشاید داشت از آن که در او سمیتی است در دهان داشتن مضر بود و سبب هلاک.» (نصیرالدین طوسی، ۱۳۴۸: ۶۷)

در مورد سختی الماس گفته‌اند در همه‌ی جواهر حجری تأثیر کند ولی هیچ جوهری در آن اثر نکند و شعرا از این خاصیت سختی الماس مضمون‌هایی در شعر خود آورده‌اند از جمله اسدی طوسی گفته است:

هر آن در که شایسته دیدی در است بسفتی به الماس دانش نخست
(اسدی، ۱۳۵۲: ۳۴۱)

تشبیه‌های به کار گرفته شده در شعر شاعران سبک خراسانی به قرار زیر است:

اشاره به خاصیت برندگی و سوزندگی الماس، فردوسی در این مورد آورده است:

درخشیدن تیغ الماس گون شده لعل و آهار داده به

خون (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۰۶)

منوچهری دامغانی هم گوید:

ساق چو پولاد و زانو چون کمان و پی چوزه سم چو الماس و دلش چون آهن و تن همچو سنگ

(منوچهری، ۱۳۷۰: ۶۲)

تشبیه زبان به الماس

رسیدند نزدیک نوشین روان
چو الماس کرده زبان با روان
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۰۵۵)

استعاره از چراغ یا ستاره

جهان چون ز شب رفته دو پاس گشت
همه روی کشور پر الماس گشت
(همان: ۳۵۶)

الماس استعاره از شمشیر

تو با او بسنده نباشی به جنگ
نگه کن که الماس دارد به چنگ
(همان: ۳۲۶)

استعاره از تیر (فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۰۸؛ اسعد گرگانی، ۱۳۸۹: ۱۵۸)، استعاره از قطره‌های باران (فردوسی، ۱۳۸۶: ۶۵۵)، استعاره از اشک (اسدی، ۱۳۵۲: ۴۶) هم به کار گرفته شده است.

اصطلاحات

الماس آبگون: نصیرالدین طوسی الماس را چند نوع آورده است از جمله: سفید شفاف که آن را به رنگ آبگینه تشبیه کرده‌اند و دیگر که به رنگ نشادر نزدیک است. نوعی دیگر زرد است و زیتی و سرخ و سبز و اکهب و سیاه و نوعی دیگر سیماب رنگ که آن را سیمابی خوانند. الماس جوهری است در غایت صلابت و او در جمله‌ی جواهر تاثیر کند و هیچ جوهر در وی تاثیر نکند و آن را جز با سرب نتوان شکست. (نصیر الدین طوسی، ۱۳۴۸: ۶۷-۶۸)

الماس آبگون را الماس بد و الماس زرد را نیکو دانسته‌اند. چنان که در **جواهرنامه نظامی** نیز این نظر تأیید می‌شود: «و حکاکان عراق بهترین الماس، الماس زرد را نهند.» (جوهری نیشابوری، ۱۳۸۳: ۱۳۷)

همی آب داده به زهر و به خون
به تیزی چو الماس و رنگ آبگون
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۶۳۶)

پیروزه: پیروزه یا فیروزه از سنگ‌های آذرین و احجار کریمه است که به مناسبت رنگ آبی درخشان از سنگ‌های گران‌بها به شمار می‌رود معمولاً رنگ فیروزه در تشبیه‌های گوناگون،

کنایه از آسمان گرفته شده است:

این رفیقان که بر این گنبد پیروز درند
گرچه زیرند گهی، جمله همیشه زبرند
(ناصر خسرو، ۱۳۸۷: ۶۴)

الا که به کام دل او کرد همه کار
این گنبد پیروزه و گردون رحائی
(منوچهری، ۱۳۷۰: ۱۵۰)

در بعضی اشعار پیروزه رنگ مجازاً به رنگ کبود آمده است:

چو شد چادر چرخ پیروزه رنگ
سپاه سبک اندر آمد به جنگ
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۸۶۳)

در **عرایس الجواهر** آمده است: «معادن فیروزه آنچه معروف و مشهور است در پنج موضع بیش نیست. در بلاد خراسان در محروسه نیشابور در دهی که آن را بشان خوانند، در حدود خوارزم اردخره، در حدود ماوراء النهر خجند و در حدود کرمان در کوهی که میان یزد و کرمان است و در حدود ترکمنستان به حدود ایلاق. اما مهم آن است که به غیر نیشابور همه بد باشند و از این نیکوترین نیشابوری است که رنگین و صلب باشد و رنگش به ایام مدید تباه نشود.» (جوهری نیشابوری، ۱۳۸۳: ۱۳۵) و نیز جوهری نیشابوری از قول جابر بن حیان آورده است: «که پیروزه را حجر الغلبه و حجر الجاه و حجر العین خوانند. حجر العین برای آن گفته است که دافع چشم بد است و حجر الغلبه برای آن گفته است که آن جوهری است که آن را به فال دارند و هر کس که پیروزه را با خویش دارد بر خصمان غالب باشد.» (همان، ۱۳۵)

برای پیروزه خواصی برشمرده اند از جمله:

الف - رنگ پیروزه بر حسب هوا تغییر می کند، اگر هوا صاف باشد صاف و اگر هوا گرفته باشد، تیره می شود. (نصیرالدین طوسی، ۱۳۴۸: ۸۹) اگر هوا ابرناک و یا غبار باشد، پیروزه اندک مایه تغییر نماید و هرگاه که هوا صافی و بی غبار بود رنگ پیروزه صافی تر و رنگین تر نماید و در خواص احجار کریمه آورده اند که رنگ پیروزه به حسب ارتفاع و قرب و بعد آفتاب زیادت می شود و به سبب انخفاض و انحطاط کمتر. (کاشانی، ۱۳۴۵: ۷۳) و در کتب دیگر، این سنگ را از نظر تغییر و از حالی به حالی گشتن همانند مردم دانسته اند. (جوهری نیشابوری، ۱۳۸۳: ۱۳۴؛ دنیسری، ۱۳۵۰: ۱۵۹)

چو پیروزه بگردانی همی رنگ

چو آهن هر زمان پیدا کنی زنگ

(منوچهری، ۱۳۷۰: ۱۲۴)

ب - پیروزه همواره مورد نظر پزشکان است؛ دیدن پیروزه روشنایی چشم بیفزاید، و در داروهای چشم به کار دارند و داشتن پیروزه به فال نیکو دارند، و گوید کسی که با خود دارد بر خصم [خویش] فیروزی یابد. و پادشاهان آن را پسندیده دارند (نصیرالدین طوسی، ۱۳۴۸: ۷۹) ابوالقاسم عبدالله کاشانی از قول حکیم ارسطو از کتاب **لغات الاحجار** آورده است که: «چون با سنگ پیروزه از مس نقطه‌های خرد آمیخته باشد، از آن جنس پیروزه چون با سرمه بیامیزند چشم را به غایت نافع بود و بصر را جلا دهد و تیز گرداند.» (کاشانی، ۱۳۴۵: ۷۳) و نیز اشاره می‌کند که: «پیروزه در مفرحات ترکیب کنند. چون تصفیه‌ی اخلاط می‌کند و در وی نوعی تفریحی هست.» (همان، ۷۴)

پ - پیروزه انواعی دارد بهترین آن ابواسحاقی است و بعد از آن پیروزه‌ی ازهری است، و بعد هم شیر بام باشد که آن را سلیمانی خوانند. چهارم زرهونی است که در او نقطه‌های زر باشد. پنجم آسمان گون باشد که آن را خاکی نیز خوانند. ششم کفتاری باشد و هفتم سفید زرد فام باشد. (نصیرالدین طوسی، ۱۳۴۸: ۷) و «بهرتر او آن است که از معدن ابواسحاقی بود...» که مشهورترین و معروف‌ترین و فیروزه‌ی آن قیمتی‌ترین و رنگین‌ترین فیروزه است. (فخر رازی، ۱۳۸۲: ۳۲۲؛ جوهری نیشابوری، ۱۳۸۳: ۱۲۸) و همه‌ی فیروزه‌ها از هر معدن که باشد از چربی و بوی تیز خاصه بوی مشک و از گرما به نگاه باید داشت که آن را تبه‌کنند. مگر بعضی از پیروزه‌ی نیشابوری که به غایت صلب باشد، چون کهنه شود زیان ندارد. (نصیرالدین طوسی، ۱۳۴۸: ۷۸)

دُرّ: از گوهرهای آلی که در جوف نوعی حیوان دریایی به نام صدف که دو قطعه غشای آهکی محکم دارد تکوین می‌یابد. (ذکاء، ۱۳۵۶: ۹۲) در عربی آن را «لؤلؤ» می‌نامند و یکی از گوهرهایی است که در ایران، از قدیم شناخته شده بوده و در ادب فارسی هم اشارات متعدد به آن شده است. در ادب فارسی «دُرّ»، «مروارید» و «لؤلؤ» هر سه به کار رفته‌اند. در باور قدما، قطره‌ی بارانی که به داخل صدف می‌افتاد دُرّ را تشکیل می‌داد. اما اکنون معلوم شده است که مروارید بر اثر مبارزه‌ی نوعی حلزون در مقابل مواد خارجی ساخته می‌شود و چنان چون حلزون در مناطقی از دریا واقع باشد که آب آن آهک بیشتری داشته باشد، امکان ایجاد مروارید بیشتر

است. (زاوش، ۱۳۷۵: ۱۳۰) مروارید جوهری است معروف و مشهور، حجری حیوانی در جوف صدف و در موضع که عمق آب بیش تر باشد و حرارت آفتاب بدان موضع کمتر برسد، مروارید آن اصدا ف خوب تر و روشن تر و آبدار تر باشد. (کاشانی، ۱۳۴۵: ۸۴) در جایی دیگر آورده است که: «در افواه خاص و عام مشهور است که به هنگام وقوع باران نیشان اصدا ف با روی آب آیند، دهان باز گشاده و قطرات باران را می گیرند و چون قطرات باران به باطن اصدا ف می رسد، به خاصیتی که قدرت ازلی در جوف اصدا ف تعبیر کرده، مروارید متولد می شود و در جوف صدف تربیت و نمو می یابد تا به حدی معین رسد و جماعتی گفته اند مروارید صدف را به منزلت لعاب دهان است که پیوسته آن را در دهان می دارد.» (کاشانی، ۱۳۴۵: ۸۶) جوهری نیشابوری می گوید: «مروارید اسم جنسی است مشتمل بر چهار نوع: دُرّ بزرگ و مروارید خرد که آن را مرجان خوانند و گفته اند، دُرّ بزرگترین مروارید باشد و مرجان خردترین بود و اسم لؤلؤ بر هر دو افتد و این دو نوع مختلف باشد در خردی و بزرگی و آن دو نوع دیگر قرز می است و نیم روی.» (جوهری نیشابوری، ۱۳۸۳: ۱۵۷)

یا مگر زین نم پیوسته زمین گوهر زاد
همچو زاید صدف از باران پاکیزه دُرّ
(فرخی، ۱۳۷۱: ۱۷۱)

فضایل تو چو ابرست و من صدف که ازو
همی ستانم قطره، همی کنم گوهر
(عنصری، ۱۳۴۲: ۶۸)

برای دُرّ صفاتی آورده اند از جمله: «هر مروارید که مدور و آبدار و براق و روشن و صافی و نیکو و باطراوت بود، در این اوصاف، به درجه کمال باشد و آن را شاهوار و عیون و خوشاب و مدحرج گویند که مدحرج را در خراسان «غلطان» گویند و این الفاظ هر یک به طریق استعارت است، چنانکه «شاهوار» بر آن گویند که اوصاف کمال در او جمع باشد و «خوشاب» به جهت آن گویند که سپید و روشن و آبدار باشد.» (جوهری نیشابوری، ۱۳۸۳: ۱۵۸)

باتوجه به این صفات شاعران تشبیهات گوناگونی آورده اند:

تشبیه اشک چشم به دُرّ خوشاب:

ز گریه کرد چشم خویش پر آب
به رخ بر اشک او چون دُرّ خوشاب
(اسعدگرگانی، ۱۳۸۹: ۳۲۸)

تشبیه دندان به دُر:

رویت دریای حسن و لعلت مرجان زلفت عنبر، صدف دهن، دُر دندان

(رودکی، ۱۳۷۳: ۱۷۳)

دُر لفظ: به لحاظ آن که دُر (مروارید را سفته و به بند کشند، اکثر شاعران به نظم درآوردن سخن را به رشته‌ی مروارید و سفتن آن تشبیه کرده اند. در شعر ناصر خسرو دُر دری کنایه از سخنان و اشعار نغز و لطیف است. ناصر خسرو بیان می‌دارد که اشعار خود را که همانند مروارید با ارزش هستند در مدح و ستایش افراد پلید و نابکار، به کار نمی‌گیرد.

من آنم که در پای خوکان نریزم مر این قیمتی لفظ دُر دری را

(ناصر خسرو، ۱۳۸۷: ۱۴۳)

استعاره‌های به کار گرفته شده در شعر شاعران سبک خراسانی:

دُر استعاره از باران

ابر فروردین هر روز همی بارد دُر وان همی گردد گوهر بدل خاک اندر

(فرخی، ۱۳۷۱: ۱۷۱)

استعاره از اشک

بشویدش عارض لؤلؤی تر بیالایش رخ به مشکین عذار

(ناصر خسرو، ۱۳۸۷: ۳۵۳)

دُر استعاره از سخن (اسدی، ۱۳۵۲: ۱۴)، استعاره از معشوق (فرخی، ۱۳۷۱: ۲۴۳)، استعاره از

دندان (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۰۳۵)

اصطلاحات به کار گرفته شده با دُر:

دُر خوشاب: دُر بیضا، دُر سفیدی است که براق تر و پرآب تر و بهتر از دُرهای دیگر است و به آن «دُر خوشاب» هم می‌گویند و اگر سفیدی او به رنگ شیر باشد، آن را «شیر فام» هم می‌گویند.

(شمس‌الدین آملی، ۱۳۷۹: ۳۳۱)

کمرها بر میان از گوهر ناب به سر بر تاج زرّ و دُر خوشاب

(اسعدگرگانی، ۱۳۸۹: ۷۷)

دُرّ یتیم: به مروارید درشتی اطلاق می‌شود که تنها در صدف باشد و این نوع بهترین دُرّ است از حیث مقدار که یک مثقال و یا بیشتر است و جفت او یافت نمی‌شود. (شمس‌الدین آملی، ۱۳۷۹:۳۳۳)

بر بناگوش تو ای پاک تر از دُرّ یتیم
سنبل تازه همی بردمد از صفحه‌ی سیم
(فرخی، ۱۳۷۱:۲۴۶)

لؤلؤی شاهوار: دانه‌ی مروارید درشت سفید آب دار و براق را شاهوار و همچنین (نجم و عیون) می‌گفتند. (زاوش، ۱۳۷۵:۱۲۸) هر مروارید که سپید و آبدار و با طراوت باشد که به ستاره ماند، آن را شاهوار و نجم [و عیون] و خوشاب [و مدحرج] گویند. (نصیرالدین طوسی، ۱۳۴۸:۹۰)

چو لؤلؤی شاهوار نباشد جو اگر چند
جو را بگزیند خر بر لؤلؤی شاهوار
(ناصرخسرو، ۱۳۸۷:۱۶۵)

لؤلؤی لالا: مروارید درخشان. گوهر آبدار. (دهخدا، ۱۳۳۹، ج، ۴۱:۳۴۳)
تا همی خاک زمین بیضه‌ی عنبر نشود
تا همی سنگ زمین لؤلؤ لالا نشود
(منوچهری، ۱۳۷۰:۳۴)

لؤلؤی مکنون: مروارید پنهان قیمتی و اعلا
وان ابر همچو کلبه‌ی ندافان
اکنون چو گنج لؤلؤی مکنونست
(ناصرخسرو، ۱۳۸۷:۲۵۶)

مروارید در مکان‌های خاص همچون کیش، بحرین، دریای عمان، خارک، دریای زنگبار، روم، عدن و قطیف موجود است و این موضوع همواره مد نظر شعرا بوده است. عمر رضا کحاله در کتاب جغرافیای خود آورده است: «مهمترین صناعات در بحرین صنعت استخراج لؤلؤ از دریاست و از حیث کثرت کشتی و تعداد غواص تالی عمان است و اما لؤلؤ از لحاظ بهجت و نفاست بر بسیاری از لؤلؤهایی که از دریا استخراج می‌شود رجحان دارد.» (کحاله، ۱۹۴۴:۴۵۴)

بهترین مرواریدها را از خلیج فارس به دست می‌آورند غیر از خلیج فارس از دو نقطه‌ی دیگر نیز مروارید صید می‌شود. یکی تحت الریح نزدیک خلیج بنگاله و دیگری از دهلک در

بحر احمر در نزدیکی عدن. (زاوش، ۱۳۷۵: ۱۳۳) شاعران خراسانی از لؤلؤ عمانی نام برده اند که احتمالاً همان مروارید خلیج فارس باشد.

سنگ یمگان دره زی من رهی طاعت
فضلها دارد بر لؤلؤی عمانی
(ناصرخسرو، ۱۳۸۷: ۴۳۷)

منوچهری هم در بیتی از دُر عدن نام برده است:

ای دل حدیث دوست به است از دُر عدن این نکته گوش کن که ز دُر عدن به است
(منوچهری، ۱۳۷۰: ۷۵)

خواص مروارید

مروارید نزد اطبا معتدل است، و موصول کرده در مفرحات و معجونها به کار دارند. دل را قوت دهد و خفقان و ضعف دل را زائل کند و خوف و جزع را که ماده‌ی سودا است، دفع کند. و مدد روح حیوانی کند، و اندوه از دل ببرد. و خون که از گلو برآید، دفع کند. و در داروهای چشم به کار دارند، چشم را روشنایی دهد. و قوت بصر و حدت او زیادت کند. و از رنجوری نگاه دارد و درد سر مفرط را آب سای کنند به گلاب و در بینی کنند، شفا یابد.
(نصیرالدین طوسی، ۱۳۴۸: ۱۰۵)

در الابنیه ذیل لؤلؤ آمده است: «لؤلؤ زرد و لطیف است. چشم را قوت کند، روشنایی تیز کند، خون از زیر و بالا ببرد، دندان بیفروزاند، خفقان ببرد، دل قوی گرداند، رطوبت را اندر چشم بخوشاند (بخشکاند) و جلا دهد و بهترش صافی تر بود.» (هروی، ۱۳۷۱: ۳۰۳)

زمرّد: سنگ قیمتی سبزرنگی که برخی خواص طبی نیز برای آن برشمرده‌اند: از جمله این که هر کس آن را با خود حمل کند، حیوانات ذوات السموم از او اجتناب می‌کنند، دل را تقویت می‌کند و برای معده و کبد نافع است. (دشتکی، ۱۳۳۵: ۲۱۵) در تنسوخ‌نامه ایلخانی در خصوص فواید زمرّد آمده است: «هرکه زمرّد (را) با خود دارد خواب بد نبیند و قوت دل دهد. و در مفرح [سرد] به کار دارند و گویند خون شکم و اسهال را سود دارد و بسیار درو نگرستن نور بصر زیادت کند. هر که با خود دارد از علت صرع ایمن باشد و مشهور و معروف شده است که چون زمرّد خالص را برابر چشم افعی دارند، کور شود، یا بترکد.

ابوریحان بیرونی آورده است که چند نوع زمرد بر چند نوع مار افعی تجربه کردم هیچ اثر نکرد. بعد از آن زمرد را بسودم و در چشم افعی کشیدم، هیچ اثر نکرد، محقق شد که آن خاصیت هر چند که مشهور شده است، اصلی ندارد. (نصیرالدین طوسی، ۱۳۴۸: ۶۰-۶۱)

زمرد دو نوع باشد، بی‌رنگ‌تر و دیگر تمام رنگ و در هر نوعی دو طرف افراط و تفریط از روی لون و چنان که یک نوع که کم‌رنگ باشد آن را در خراسان «صابونی» گویند و آن را قیمت زیادت نباشد و اخس جنس زمرد است و از نوع کم‌رنگ‌تر. چنان که اول سپیدی باشد، اندک مایع با سبز می‌زند و هم‌چنین بعضی رنگین‌تر تا نزدیک گردد به نوع زمرد تمام رنگ و دیگر نوع که شریف است و آن را رنگی به کمال باشد، آن را سبز گویند و زمرد نیز گویند و آن بر چهار نوع است: ذبابی، ریحانی، ظلمانی و سلقی. (کاشانی، ۱۳۴۵: ۱۰۱)

زمرد و چشم افعی: در باورهای عامیانه معروف است که چون زمرد خالص را در برابر چشم افعی دارند، چشم او بترقد. ابوریحان بیرونی آورده است که: «چند نوع زمرد بر چند مار افعی تجربه کردم، هیچ اثر نکرد. بعد از آن زمرد را مماس چشم آن افعی کردم و زمان بسیار بداشتم هیچ اثر نکرد. بعد از آن قدری زمرد بسودم و در چشم افعی کشیدم، هیچ اثر نکرد و محقق شد که آن خاصیت را هرچند که مشهور شده است و به حد ضرب المثل رسیده، اصلی ندارد.» (بیرونی، ۱۳۷۴: ۱۰۷)

منوچهری با توجه به این نظریه و اعتقاد به تأثیر زمرد در کوری افعی گوید:

هیبتش الماس سخت را بکفاند
چون بکفاند دو چشم مار زمرد
(منوچهری، ۱۳۷۰: ۲۳)

زمرد و رنگ سبز آن: شاعران به رنگ سبز زمرد نظر داشته و تصویرهای فراوانی در اشعارشان نقش بسته است؛ فرخی مورد سبز را به زمرد تشبیه کرده است:

تا مورد سبز باشد چون زمرد
تا لاله سرخ باشد چون مرجان
(فرخی، ۱۳۷۱: ۲۸۳)

عقیق: از جمله سنگ‌های نیمه‌قیمتی است که از عهد باستان در بین مردم شناخته شده است. عقیق گرم و تراست. مزاج خون دارد و آن را انواع باشد؛ سرخ، زرد و سیاه‌فام و از همه

بهتر سرخ بود، پس زرد، سرخ فام و بیسه نبود. (کاشانی، ۱۳۴۵: ۱۲۲) معدن (او) در زمین عرب است و حجاز و از بسیاری که هست، زیادتی قیمتی ندارد و عقیق با خود داشتن به فال نیکو دارند، و مبارک باشد. عقیق نیز انواع است و همه زرد صافی شفاف بهتر بود و آنچه سرخ باشد ازو زیورها می سازند و نوعی دیگر تیره رنگ هست، او را زیادت قیمتی نباشد. (نصیرالدین طوسی، ۱۳۴۸: ۱۱۵) ابوریحان بیرونی گوید: «رنگ‌های عقیق از نزدیک به سفیدی تا خرمایی و زرد و قرمز و سیاه یافت می‌شود.» (بیرونی، ۱۳۷۴: ۲۸۰) در **مخزن الادویه** آمده است: «سنگی است معروف و بهترین آن یمنی است که صاف و روشن بود و گفته‌اند فرق میان یمنی و غیر، از آن است که یمنی صلب می‌باشد به خلاف غیر آن و به الوان بسیاری باشد. سرخ، زرد، سفید و سیاه.» (عقیلی خراسانی، ۱۳۷۱: ۶۱۴) عقیق گرم و تر است مثل طبع خون. اگر به سوده‌ی آن دندان را بشویند زنگ دندان و خون آمد دندان را ببرد و با شراب سیب به ناشتا بخورند، دل را قوی کند و کوبه «تپش» دل را ببرد، خاصه که ضعف دل از گرمی بود. (زاوش، ۱۳۷۵: ۱۶۵) و در اختیارات بدیعی آمده است: «نیکوترین عقیق آن بود که به غایت شفاف و سرخ بود و طبیعت وی سرد و خشک بود و آنچه سوخته کند، قوت چشم دهد و خفقان را نافع بود و قوت دل بدهد و قطع خون از هر عضو که باشد، بکند.» (انصاری شیرازی، ۱۳۷۰: ۳۰۳)

رودکی گوید:

چند ازو سرخ چون عقیق یمانی
چند ازو لعل چون نگین بدخشان
(رودکی، ۱۳۷۳: ۱۳۹)

در گذشته از عقیق حرزها می‌ساختند. ابی البرکات در **جواهرنامه** آورده است: «از عقیق هدنی حرزها ساخته‌اند طولانی مدور. خط‌های سپید آتش بر او کشند، آن را بیخ خوانند و آن را گرد کارست «بازو» جوان باز بندند و چنین گویند که از آن حرز بر هر بچه طفل شیرخواره که بندند از جمله دردها ایمن باشد و فرع و بدخویی کمتر کند و درد امعا نباشد آن کودک را.» (جوهری نیشابوری، ۱۳۸۳: ۲۰۲)

در گردنش از عقیق تعویذ
بر سرش کلاه ارغوانی

(ناصرخسرو، ۱۳۸۷: ۳۴۲)

شاعران بر این نکته تاکید دارند که تابش خورشید بر روی سنگ‌ها، آن‌ها را به عقیق تبدیل می‌کند:

هر آینه که ز دیدار آفتاب شود به کوه سنگ عقیق و به دشت گل عقیان
(فرخی، ۱۳۷۱: ۳۱۴)

تشبیه‌های به کار رفته با «عقیق» در سبک خراسانی به قرار زیر است:

روی: فرخی سرخی روی و صورت تذرو به عقیق تشبیه کرده است.

تذرو عقیق روی، کلنگ سپید رخ گوزن سیاه چشم، پلنگ ستیزه‌کار
(همان: ۱۴۵)

رنگ گیاه: در بیت زیر شاعر قرمز شدن گیاهان را از خون کشته شدگان به عقیق تشبیه کرده است:

ز بس که زان دو سپاه بزرگ کافر گشت عقیق رنگ شد اندر دیار هند گیاه
(همان: ۳۴۲)

می: شاعر رنگ می را در قلدح به عقیق یمن تشبیه کرده است:

می اندر قلدح چون عقیق یمن به پیش اندرون لاله و نسترن
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۳۴)

باده: فرخی رنگ باده را به لعلی که همچون عقیق سرخ است تشبیه کرده است:

باده‌ی لعل به دست اندر چون لعل عقیق ساقی طرفه به پیش اندر چون طرفه صنم
(فرخی، ۱۳۷۱: ۲۳۴)

عقیق اشک و عقیق لب: اضافه‌ی تشبیه‌ی

ز دور شد چو عقیق اشکم از عقیق لبش حدیث او شنو و کن بر آن عقیق گذر
(عنصری، ۱۳۴۲: ۱۴۵)

دیده: فخرالدین اسعد گرگانی خستگی تن و روان را موجب سرخی رنگ دیده می‌داند و آن را به عقیق تشبیه کرده است:

ز پی خسته دلی، خسته روانی
عقیقین دیده ای، زرین رخانی
(اسعدگرگانی، ۱۳۸۹: ۳۵۲)

استعاره‌های به کار رفته با «عقیق» در شعر شاعران سبک خراسانی به قرار زیر است:
اشک: رودکی خطاب به معشوق خود آورده است که چشم من با ریختن اشک خونین
بر چهره ام موجب برملا شدن رازی شد که کس از آن با خبر نبود. رازی که دلم آن ا از
جانم هم پنهان داشته بود:

چشمم ز غمت، به هر عقیقی که بسفت
بر چهر هزار گل ز رازم بشکفت
رازی که دلم ز جان همی داشت نهفت
اشکم به زبان حال با خلق بگفت
(رودکی، ۱۶۷: ۳۱۳۷)

لب

آبش چو نبات سنگ حیوان
دُرّش چو عقیق تو سخنور
(ناصرخسرو، ۱۳۸۷: ۲۴۵)

یاقوت: از جمله‌ی احجار کریمه و بسیار ارزشمند است که در کتب گوناگون جواهر از آن نام برده شده است. یاقوت نوعی آلومینیوم نیمه‌اکسیده‌ی متبلور است که به واسطه‌ی بعضی از عناصر موجود در طبیعت مانند آهن تغییر رنگ یافته و نیز از سنگ‌های آذرین است. سنگی است سخت، شفاف و در کتاب‌ها به رنگ‌های مختلف آن اشاره شده است. اطبای قدیم برای آن خواص طبی بسیار منظور کرده‌اند، از جمله در پاره‌ای از مفرح‌ها به کار می‌رفته است. (ابی‌الخیر، ۱۳۶۲: تلخیص از صص ۷۲۹-۱۰۲۱) طبق نظر دهخدا واژه‌ی یاقوت معرب کلمه‌ی یاکند فارسی است و از زبان فارسی وارد زبان عربی شده است. یاقوت به عنوان سنگی قیمتی در دوره‌ی ساسانیان مورد مصرف بوده است. مضافاً آن که معادن یاقوت در قزاقستان شوروی - که قبلاً جزء این کشور بوده - واقع بوده است و قاعدتاً ساکنان این سرزمین‌ها این سنگ قیمتی را قبل از اعراب شناخته‌اند. (دهخدا، ۱۳۳۹، ج ۵: ۱۰۶) بیرونی به نقل از حمزه بن الحسن الاصفهانی گفته است: «اسم آن یاقوت در فارسی یاکند است و معرب آن یاقوت است و نیز می‌گویند در هند آن را پدم راگ نامند.» (بیرونی، ۱۳۷۴: ۱۰۸) تصور می‌شود که یاقوت از یاکند گرفته شده باشد ممکن

است بعضی‌ها تصور نمایند یا کند از لغت یونانی آمده باشد، ولی این احتمال ضعیف است، زیرا چه در یونان و چه در اطراف آن معادن یاقوت نبوده و یونانی‌ها ممکن است از طریق ایران یاقوت را شناخته باشند. (زاوش، ۱۳۷۵: ۶۷) یاقوت به اعتبار لون چهار نوع است؛ از احجار کریمه که انواع سرخ و اغبر و زرد و سفید دارد و بهترین انواع آن سرخ بهرمانی است؛ یعنی آن که به رنگ معصفر باشد و بعد از آن رمانی که همچون دانه‌ی انار باشد و بعضی گفته اند که رمانی بهتر باشد. (شمس الدین آملی، ۱۳۷۹: ۲۳۴)

خواص طبی یاقوت: در تنسوخ‌نامه آمده است که: «چون یاقوت با خود دارند از علت طاعون ایمن باشند و وبا بر آن کس که دارد کار نکند و اگر یاقوت را در دهان گیرند، به خاصیت، دل را قوت دهد و اندوه و غم ببرد و تشنگی را بنشانند و در دهان سرد بماند به خلاف دیگر جواهر و اگر دائماً با خود دارند، در چشم مردم به شکوه و هیبت باشند و در قضای حوائج زود به مطلوب رسند و قوت زیادت کند و خون را صافی گرداند تا به حدی که اگر بر مرده بندند خون او دیر فسرده گردد و در مفرحها و معجون‌ها زیادت از حد به دل سود دارد و حرارت و نشاط بیفزاید و نیز در معاجین مضرت زهرهای مضر باز دارد. مزاج یاقوت سرخ گرم و خشک است و در داروی چشم، روشنی بیفزاید و صحت آن نگاه دارد.» (نصیرالدین طوسی، ۱۳۴۸: ۴۹-۵۰)

کسی چون ستاند ز یاقوت قوت
چگونه رباید کسی بو ز عنبر
(ناصر خسرو، ۱۳۸۷: ۳۰۷)

ویژگی‌های ظاهری: یاقوت سرخ و زرد از انواع یاقوت هستند که شاعران در اشعار خود به آن‌ها اشاره کرده‌اند. نصیرالدین طوسی در **تنسوخ‌نامه ایلخانی** انواع یاقوت سرخ (شامل: بهرمانی، رمانی، ارغوانی، وردی، خمیری و...) یاقوت زرد (شامل: مشمشی، معصفری، شمعی، نارنجی، زعفرانی، ترنجی، کاهی) و یاقوت کبود که اغبس و اکهب هم گفته می‌شوند ذکر کرده است. (نصیرالدین طوسی، ۱۳۴۸: ۳۰-۳۸)

یاقوت سرخ در آتش فاسد نمی‌شود و یکی از طرق شناسایی یاقوت سرخ اصیل این بوده که آن را در آتش می‌انداختند، در حرارت رنگ یاقوت سفید می‌شد و چون از آتش در می‌آوردند

و سرد می‌شد، به قول بعضی، بهتر از رنگ اصلی در می‌آمد. (زاوش، ۱۳۷۵: ۷۵)

فخر رازی درباره‌ی امتحان یاقوت با آتش آورده است: پنجم آن که [یاقوت] بر آتش پایدار بود، و سبب این هر دو خاصیت، آن است که هرچه در میان او هوایی بود، چون در آتش نهند، آن هوا به مقدار بزرگ شود و چون هوا در مقدار زاید گردد، آن جسم را شق کند لامحاله و چون شق کرده باشد، آتش در میان او رود و هم بر این طریق آن بقیت را خراب و پاره می‌کند، تا آن وقت که به کلی فاسد شود و یاقوت چون در میان او هیچ هوا نیست لاجرم از همه سنگین تر است و در آتش نسوزد و..... رنگ او در آتش زایل نشود. (فخر رازی، ۱۳۸۲: ۳۲۰)

نصیرالدین طوسی برای امتحان صحت یاقوت پنج نشان ذکر کرده‌اند:

اول آن که همه‌ی سنگ‌ها را بساید و جز الماس او را نساید و جز به الماس او را سوراخ نتوان کرد و (یاقوت) و عقیق را بخرشد. دوم آن که او را شعاعی باشد و دیگر جواهر را چنان شعاع نبود. سوم آن که از همه‌ی گوهرها ثقیل تر باشد. چهارم آن که بر آتش پایدار بود. پنجم آن که چون بر آتش برند سفید نماید و چون از آتش برون برند و سرد شود، با رنگ خود آید. و این هر دو خاصیت یاقوت سرخ را بود. (نصیرالدین طوسی، ۱۳۴۸: ۴۸)

در شرر خشم او بسوزد یاقوت
گرش نسوزد شرار نار موقد
(منوچهری، ۱۳۷۰: ۲۳)

اصطلاحات

یاقوت سرخ: با طراوات‌ترین و نیکوترین انواع یاقوت سرخ است و آن را بهرمانی خوانند؛ یعنی رنگ او به رنگ معصفر ماند. (نصیرالدین طوسی ۱۳۴۸: ۳۴)

بزرگان جهان چون بند گردن
تو چون یاقوت سرخ اندر میانه
(رودکی، ۱۳۷۳: ۲۱۲)

یاقوت رمانی: یاقوت رمانی نوعی از یاقوت سرخ است؛ «و بعد از آن رمانی یعنی به دانه‌ی انار می‌ماند و به درجه‌ای از بهرمانی نازل تر است و خواص و فعل و اثر او چون بهرمانی است.» (نصیرالدین طوسی، ۱۳۴۸: ۳۴)

یکی یاقوت رمانی به شکوه بزرگ و گرد و ناهموار چون کوه
(اسعدگرگانی، ۱۳۸۹: ۲۷)

یاقوت زرد: نوعی از یاقوت است که خود چند نوع می باشد؛ هم چون: مشمشی، معصفری،
شمعی، نارنجی، زعفرانی، ترنجبی، سپید و کاهی. (نصیرالدین طوسی، ۱۳۴۸: ۳۶-۳۷)

بسی شمع بر هر سوی از لاژورد دو یاقوت بر هر یکی سرخ و زرد
(اسدی، ۱۳۵۲: ۱۸۴)

یاقوت احمر: یاقوت سرخ همانا که خورشید رنگ لبش را
بدزدد که بخشد به یاقوت احمر
(عنصری، ۱۳۴۲: ۳۵)

یاقوت رخشان نشسته برو شهریاری چو ماه
ز یاقوت رخشان به سر بر کلاه
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۷)

تشبیه‌ها

تشبیه سیاره‌ی زهره به یاقوت سرخ شده زهره مانند یاقوت سرخی
شده مشتری همچو بیجاده لعلی
(منوچهری، ۱۳۷۰: ۱۳۲)

می

می اندر خم همی گوید که یاقوت روان گشتم درخت ارغوان بشکفت و من چون ارغوان گشتم
(فرخی، ۱۳۷۱: ۴۰۵)

لب

سیه زلفین بت یاقوت لب را بهار خرمی باغ طرب را
(اسعدگرگانی، ۱۳۸۹: ۱۰۰)

استعاره‌ها

آتش

ز یاقوت سرخ است چرخ کبود

نه از آب و گرد و نه از باد و دود

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳)

شراب

من به بیجاده مانم اندر خم

من به یاقوت مانم اندر جام

(فرخی، ۱۳۷۱: ۲۲۸)

و دیگر استعاره‌های به کار گرفته شده در شعر شاعران: میوه «ثمر درختان» (ناصر خسرو، ۱۳۸۷:

۱۵۵)، خورشید (اسدی، ۱۳۵۲: ۳۷)، گل (منوچهری، ۱۳۷۰: ۱۴۳)، لب (اسعدگرگانی، ۱۳۸۹: ۲۸۰)

مجازاً به معنی لب

همی تا کند شاعر اندر ستایش

لب دوست را نام یاقوت و شکر

(فرخی، ۱۳۷۱: ۱۴۹)

در **تنسوخ‌نامه ایلخانی** در توصیف یاقوت آمده: «بدان که شریف تر و عزیز تر و نفیس تر جواهر

یاقوت است از روی طبیعت و متانت صورت و فایده‌ی خاصیت و بقا جسمیت و زیادتی قیمت.»

(نصیرالدین طوسی، ۱۳۴۸: ۲۹)

چو فضل میر ابوالفضل بر همه ملکان

چو فضل گوهر و یاقوت بر نبره پیشیز

(رودکی، ۱۳۷۳: ۱۲۹)

نصیرالدین طوسی یادآور می‌شود که هر گوهری بدلی دارد و یاقوت نیز هم چنین:

و هر جنسی شبه او جوهری است از روی لون و صلابت و جلا و غیر آن، که تمیز میان

آن اشباه و اجناس جز جوهری حاذق یا حکاک‌ی عالم نتواند کرد و خواص آن اشباه هرگز

به خاصیت و فعل یاقوت نرسد... و شبه یاقوت زرد لعل زرد باشد و فرق میان آن دو به

وزن و جلا و طراوت و امتحان به آتش توان کردن و به کرکهن زرد هم شاید که مشتبه

شود. (نصیرالدین طوسی، ۱۳۴۸: ۳۰-۳۷)

نگردد چو یاقوت هرگز بدخشی

نه سنگ سیه چون عقیق یمانی

(فرخی، ۱۳۷۱: ۳۷۰)

تا چو بیجاده به نکو رنگی سنگ

تا چو یاقوت نباشد به بها کاهربای

(همان: ۳۶۷)

در جدول زیر تشبیه‌های خلق شده با احجار کریمه آورده شده است:

وجه شبه	مشبه به	مشبه	وجه شبه	مشبه به	مشبه
رنگ	سبزه	زمرد	برندگی	تیغ	الماس
رنگ	صورت (روی)	عقیق	درخشندگی	دندان	الماس
رنگ	می	عقیق	تیزی	دندان	الماس
رنگ	اشک	عقیق	برندگی	سم	الماس
رنگ	لب	عقیق	برندگی	زبان	الماس
رنگ	دیده	عقیق	رنگ	آسمان	پیروزه
رنگ	می	یاقوت	درخشندگی، سفیدی، شکل	دندان	دُرّ
رنگ	لب	یاقوت	درخشندگی	اشک	دُرّ
رنگ	سیاره زهره	یاقوت	ارزشمندی آن	اشعار نغز	دُرّ

استعاره‌های ساخته شده با احجار کریمه در شعر شاعران سبک خراسانی:

جامع	مستعار منه	مستعار	جامع	مستعار منه	مستعار
شکل و شفافیت	باران	دُرّ	برندگی	شمشیر	الماس
ارزشمندی	سخن	دُرّ	درخشندگی	اشک	الماس
رنگ	شراب	یاقوت	برندگی	تیر	الماس
رنگ	آتش	یاقوت	درخشندگی	چراغ (ستاره)	الماس
رنگ	لب	یاقوت	زیبایی، ارزشمندی	معشوق	دُرّ
رنگ	خورشید	یاقوت	شکل و شفافیت	اشک	دُرّ

نتیجه‌گیری

یکی از ویژگی‌های اصلی شعر شاعران سبک خراسانی به کارگیری واژگان و اصطلاحات علمی است که موجب انتقال اطلاعات ارزشمندی در این باره شده است. شاعران این دوره با ترکیب‌سازی، تشبیه‌ها، استعاره‌ها و کنایه‌های هر چند ساده و زود فهم موجب انتقال اطلاعات فراوانی شده‌اند. در این مقاله، با بررسی هریک از این موارد فوق در کانی‌شناسی و

احجار کریمه و تطبیق آن‌ها با کتب علمی روزگار خود و آثار نوشته شده در قرن ششم و بعد از آن، این نتیجه حاصل شد که شاعران سبک خراسانی تنها به رنگ و شکل ظاهری این کانی‌ها توجه داشته‌اند؛ اما از خواص طبی و شیمیایی آن‌ها صحبتی به میان نیاورده‌اند. با توجه به نزدیک بودن زمان حیات شاعران این سبک به اولین گویندگان شعر پارسی باید گفت که استفاده این شاعران از علوم و فنون مختلف علاوه بر غنای بیشتر شعر خود موجب هموار شدن راه و به وجود آمدن میدانی برای جولان فکر و اندیشه و هنرنمایی شاعران بعد از خود شده‌اند.



منابع:

۱. اسدی طوسی، ابونصر علی بن احمد (۱۳۵۲). *گرشاسب نامه*، حبیب یغمایی، تهران: انتشارات کتابخانه طهوری.
۲. اسعد گرگانی، فخرالدین (۱۳۸۹). *ویس و رامین*، به تصحیح محمد روشن، تهران: انتشارات صدای معاصر.
۳. انصاری شیرازی، علی بن حسین (۱۳۷۰). *اختیارات بدیعی*، تصحیح و تحشیه محمد تقی میر، تهران: شرکت دارویی پخش رازی.
۴. خلف تبریزی، محمد حسین (۱۳۵۷). *برهان قاطع*، به اهتمام محمد معین، تهران: امیرکبیر.
۵. جوهری نیشابوری، محمد بن ابی البرکات (۱۳۸۳). *جواهر نامه‌ی نظامی*، به تصحیح ایرج افشار، تهران: میراث مکتوب.
۶. دشتکی، محمد بن منصور (۱۳۸۵). *جواهر نامه‌ی سلطانی*، به کوشش منوچهر ستوده، فرهنگ ایران زمین.
۷. دهخدا، علی اکبر (۱۳۳۹). *لغت نامه*، تهران: دانشگاه تهران، موسسه دهخدا.
۸. دنیسری، محمد بن ایوب (۱۳۵۰). *نوادر التبادر لتحفه البهادر*، به کوشش محمد تقی دانش پژوه و ایرج افشار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۹. ذکاء، یحیی (۱۳۵۶). *گوهرها*، تهران: موسسه‌ی انتشارات فرانکلین.
۱۰. رودکی سمرقندی، ابو عبدالله جعفر (۱۳۷۳). *دیوان رودکی سمرقندی*، جهانگیر منصور، تهران: انتشارات ناهید.
۱۱. زاوش، مهدی (۱۳۷۵). *کانی‌شناسی در ایران قدیم*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۲. شه مردان ابن ابی الخیر (۱۳۶۲). *نزهت نامه علایی*، به اهتمام فرهنگ جهانپور، تهران: موسسه‌ی مطالعات تحقیقات فرهنگی.
۱۳. شمس الدین آملی، محمد بن محمود (۱۳۷۹). *نقایس الفنون فی عرایس العیون*، تهران: کتاب فروشی اسلامیه.

۱۴. عنصری، ابوالقاسم حسن (۱۳۴۲). دیوان عنصری، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: انتشارات کتابخانه سنایی.
۱۵. فخر رازی، محمد بن عمر (۱۳۸۲). جامع العلوم (ستینی)، تصحیح سید علی آل داود، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
۱۶. فرخی سیستانی، ابوالحسن علی بن جلوغ (۱۳۷۱). دیوان حکیم فرخی سیستانی، محمد دبیرسیاقی، تهران: انتشارات زوار.
۱۷. فردوسی طوسی، ابوالقاسم منصور بن حسن (۱۳۸۶). شاهنامه فردوسی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: نشر قطره.
۱۸. کحاله، عمر رضا (۱۹۴۴ م). جغرافیه شبه جزیره العرب: انتشارات فؤادهاشم الکتبی.
۱۹. کاشانی، ابوالقاسم عبدالله (۱۳۴۵). عرایس الجواهر و نفایس الاطایب، به کوشش ایرج افشار، تهران: انجمن آثار ملی.
۲۰. منوچهری، ابوالنجم احمد بن قوص بن احمد (۱۳۷۰). دیوان منوچهری دامغانی، محمد دبیرسیاقی، تهران: انتشارات زوار.
۲۱. ناصر خسرو قبادیانی، ابومعین (۱۳۸۷). دیوان اشعار ناصر خسرو، به تصحیح مجتبی مینوی، مهدی محقق، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۲۲. نصیر الدین طوسی (۱۳۸۴). تنسوخ نامه ایلخانی، به تصحیح محمد تقی رضوی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۲۳. هروی، موفق الدین ابو منصور علی (۱۳۷۱). الابنیه عن حقایق الادویه، به اهتمام سعید محبوبی اردکانی و احمد بهمنیار، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.